



<http://www.arianafghanistan.com>

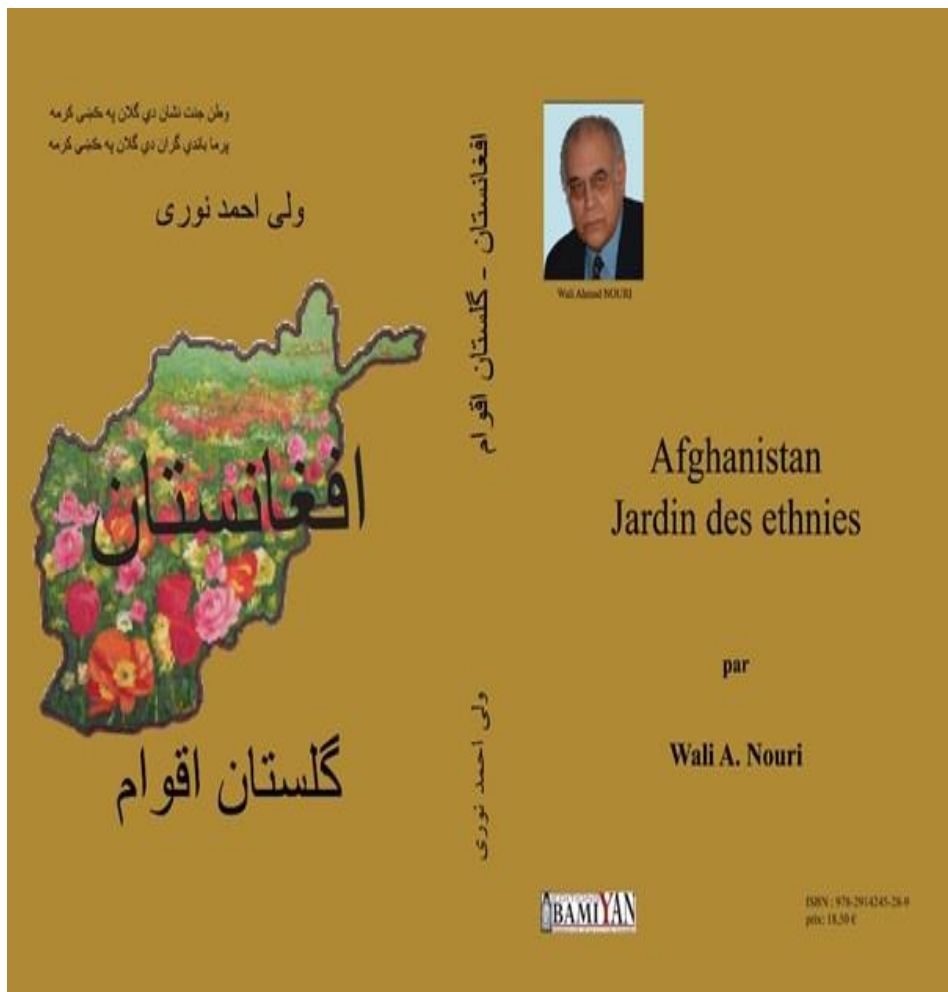


۲۰۱۹/۰۳/۱۸

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت چهل و نهم



۱ از ۱۳

ارسال مقالات: info@arianafghanistan.com و یا spineghar@gmail.com

افغانستان گلستان اقوام



قسمت چهل و نهم

از

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین، ۵ فبروری ۲۰۰۶

دزد خائن خائف است مادر چه خبر داره، دختر چه هنر داره

کسی زیر نام «انجنیر همایون صدیقی - از کابل» مقاله ای معنون به «پاسخی به یک استالین زاده فاشیست» نوشت و در وبسایت "سرنوشت" انداخت. ارچند روی سخن متوجه جناب اعظم سیستانی به نظر میرسد، اما فحوای کلام نویسنده، این ذهنیت را میدهد، که وی به بهانه کوبیدن مخاطب، هم موضوع دگری را مطرح میکند و هم بر اشخاص دیگری میتازد. یعنی گرچه رُخ مستقیم سخن متوجه آن جناب است، هدف اصلی اما کسان دیگری اند، که در بحث و جدل و بلکه نزاع و جدال ("افغان" "افغانستان") رول عمده را بدوش گرفته اند. بنا بر همین ملحوظ و ملحوظات دیگر، ناگزیرم دست به قلم ببرم و به خدمت ایشان برسم. بین این مقاله و مقاله ای که به نام فرد دروغین و مجعول "آدم خان یوسفزی از پشاور" به زبان پشتو شایع گردید، وجوه اشتراک فراوانی دیده میشود، و این هم از جمله ملاحظاتیست، که مداخله این قلم را درین کشمکش واجب میگرداند.

جای بس تأسف و تنفر است، که نویسنده در مورد کاندیدای اکادمیسین جناب محمد اعظم سیستانی، از اسائه ادب و هتاکی به سویه کوچه و بازار کار گرفته و هرچه از دهانش برآمده، نثار ایشان میکند. این قلم مگر به دفاع از آن جناب بر نمی خیزد و فقط به تقبیح و محکوم کردن چنین روش دور از آداب انسانی و ضد اخلاق نویسندگی نویسنده بی بند و بار و مجهول الهویه، اکتفاء میکند. جناب سیستانی، خود دانشمند توانمند و نویسنده فراز دستی اند و از خود به تمام معنی دفاع کرده میتوانند.

درین مقاله که بهتر است "توهین نامه" و "دشنام نامه" خوانده شود به صورت ضمنی و در ظاهر بر سبیل آمد گپ، بر این قلم نیز حملاتی صورت گرفته، که نشاید بدون جواب بماند.

شخص وارد در قضیه، در نگاه اول بدین باور میرسد، که این مقاله و مقالات بسیار دیگری ازین قبیل، از خامه‌ دو سه نویسنده مشخص تراویده است. همین دو سه نفر خاص و مشخص اند، که گاهی زیر این نام، گاهی زیر آن نام، گاهی به نام نام نهاد "عبدالله رها" و در اخیر زیر نقاب "آدم خان یوسفزی پشاورى" قد برافراشته و مقالات مختلف ولى با متن و محتوای یکسان و واحد را، روی کاغذ ریخته اند. این تقلب پرستان فکر می کنند، که خوانندگان هم به مانند خودشان، ساده لوح، کودن و زودباورند و از نیرنگ ایشان سر در نمی آورند. وجوه تشابه و اشتراک بین این مقاله و مقاله یوسفزی که بزبان پشتو نوشته شد و بعد جریده امید و صفحه مقالات نخبه و دلخواهش را، سر افراز گردانید، آنقدر زیاد و آشکاراست، که از برشمردن هریک، بی نیازم میسازد. گرچه جوابیه این قلم به نوشته سرتاپا توهین یوسفزی نقاب پوش، در واقع جوابگوی مضمون آخرین هم تواند بود، مگر بهتر دانستم به بی مبالاتی های بدماشان (بد معاشان) آخرین، جواب علیحده و درخور داده شود.

بسیار حدس میزنم که اسم "همایون صدیقی - از کابل" جعلی، کذائی و مستعار است. مگر از کجا بدین باور می رسم؟ جواب: از نیرنگ بازی و خدعه "افغانستانی - پسندان" که به هر لباسی ظاهر میگردند و زیر هر اسم و رسمی جلوه میفروشند. اینان در تمام این جلوه گریها، هنرنمایی ها و فنانی ها، عین نکات را طرح میکنند و دلایل و دست آویزهای همیشگی، ارزان، دستگردان و کلیشه ئی خود را عرضه میدارند. هیچ نویسنده پدر کرده ای جرأت نمیکند، که کلمات موهنی را نظیر آنچه درین مقاله آمده، در نوشته خود و به نام اصلی خود بگنجاند و بالوسیله شهرت زشت و نفرت خدابندگان را بجان بخرد. مجموعه این نشانه هاست، که مرا بدین فرضیه میرساند. درین مقاله از همین حدس قریب به یقین، برمی خیزم و نویسنده مقاله مورد انتقاد و مخاطب من، آقای «انجنیر همایون صدیقی از کابل» نیست. اگر احياناً ایشان نویسنده واقعی مضمون باشند، بسا نکات بشمول عنوان مقاله به ایشان راجع نمیگردد.

چرا عنوان مقاله را "خائن خائف است" گذاشته ام؟ جواب: چون این بُزدلان، زهره و جرأت درآویزی مردوار و مقابله رویاروی را ندارند، از ترس فاش شدن نام و هویت اصلی خود، گاهی خود را زیر این نقاب و گاهی زیر آن چادری پت میکنند. گمان نمی برم که این ناجوانمردان ترسو بتوانند با شخصیت و هویت خویشان خود، وارد معرکه گردند؛ مگر اینکه دل شان بمانند خُصیتین نداف بلرزد.

نویسنده این «توهین نامه» نه تنها بدزبان و دشنام پرداز است، بلکه هوشپرک، کج فهم، حسود، مغالطه گر، سفسطه گستر و... نیز هست. اینک مدعای خود را یک به یک به اثبات میرسانم:

در این که این نویسنده، آدم هتاک و چتی زبان است، خط خط مقاله دور و درازش شهادت میدهد.

نویسنده مضمون "هوشپرک و کج فهم" است و میان گفته های جناب سیستانی و نقل قول ها، فرقی نمیگذارد. وی قسماً نکاتی را که آقای سیستانی از مقاله داکتر اکرم عثمان و بنده خدا خلیل الله معروفی نقل کرده، گفته خود آقای سیستانی پنداشته و با شمشیر آخته آهنگ ایشان میکند. کابلیان عزیز برای چنین اشخاص و چنین روزی، اصطلاح "بکواسی" را وضع کرده اند.

نویسنده مقاله واک و اختیار زبان خود را ندارد. وی «حسود» هم هست. همینکه بنده را، ظاهراً بر سبیل طنز و در واقع از روی سُخریه و استهزاء، "فیلسوف زبان"، "متخصص ثلاثی مجرد" و "تابغه زبان" خطاب میکند، نتیجه

میگیریم، که ایشان از کمبود و نارسائی خود در زمینه زبان و ادبیات و زبانشناسی، چنان رنج میبرد و درد میخورد شاید به مانند زنی که در اثنای زایمان درد می خورد که از روی غیظ چنین کلمات حسرتبار را بر زبان می آورد. این قلم در مقدمه مقاله مطول «سَرگی و دیرپائی لغات و اصطلاحات در زبان عامیانه دری» که به تاریخ ۲۰ نومبر ۲۰۰۵ روی کاغذ آمد و همین اکنون در آرشیف تحلیلات "افغان جرمن" قابل دریافت است، چنین نوشت: «... آنکه در مناقشه ای مات و مغلوب گردد، به دو وسیله ارزان روی می آورد. یا به دشنام دادن و توهین کردن پناه می برد قسمی که آقای نصیر احمد رازی در جواب دو بخش اول «افغان، افغانی، افغانستانی» کردند و یا که از سلاح کُند و زنگ زده افتراء و اتهام کار میگیرد. و شبیه همین کار را آقای قوی کوشان ضمن مصاحبه با خانم حضرتی، کردند». اکنون می بینیم، که سر تا پای این مقاله و خصوصاً پاراگراف بعدی آن، مصداق این گفته را چه جانانه نمایش میدهد. آری؛ جایی که چشمه استدلال و منطق بخشکد، پای توهین و استهزاء باز میگردد».

نویسنده مقاله «مغالطه گر و سفسطه گستر» است، چون گفته ها را بگونه ناقص و ناتمام نقل کرده و سپس برآن تبصره میکند؛ و شاید این کار را قصداً میکند. او خوب میداند که فقط نقطه ای در کار است، تا فیل را قیل بسازد. اگر کلمه ای از بین جمله ای بدر شده و بر بقیه تبصره گردد، نه تنها تبصره ناقص میگردد، بلکه غرض و مرض مبصر (تبصره کننده) را نیز نشان میدهد. "مغالطه" مگر شاخ و دُم دارد؟ توجه کنید:

می نویسد: " از ظهور اسلام بدینسو، اعراب، خاندانهای ترک نژاد (غزنوی و سلجوقی)، مغولان، تیمور و احفادش و تیموریان هند، بیشتر از هشت قرن بر این سرزمین حکم چلانده اند" این فیلسوف زبان و این متخصص ثلاثی مجرد (چلانند) حکم نژاد های گوناگون را با اسلام ربط می دهند و نمی گویند که چرا ظهور اسلام را مبدأ این تاریخ قرار داده اند. من می پرسم که کدام کسی گفته است که زمامداری نژادهای عرب و ترک و مغول بر نژادهای دیگر کار پسندیده ای بوده است؟ باز این چنین در فشنانی میکنند: " اگر احمد شاه بابای ابدالی از یکی از اقوام دیگر این وطن مقدس بر میخاست و نام کشور ما مثلاً ترکستان یا هزارستان و یا تاجیکستان می بود، آیا باز هم این غال مغال و قیل و قال و واویلا وجود میداشت؟" اول اینکه احمدشاه ابدالی نام این وطن را (افغانستان) نگذاشته است و دوم اینکه اگر آن کار هم میشد بحکم حق و عدالت و منطق محکوم بود. نابغه زبان توصیه می نمایند: " اگر کسی کلمات پشتو را در فارسی دری ما بیگانه می پندارد، مربوط به دید تنگ نظرانه و تعصب آلود خود اوست و بر واقعیت های عینی و موجود زبان دری هیچ اثری ندارد". اول اینکه ما سه زبان نداریم (تاجکی، دری، فارسی) بلکه یک زبان داریم که (فارسی) است و این دسیسه دشمنان آنست و تا هنوز هیچ حاصلی نداده و خاک به دهن همه بدخواهان وحدت زبان فارسی شده و خواهد شد. فارسی زبان یک قوم و قبیله نبوده بلکه زبان فرهنگ و میراث مشترک صدها قوم و قبیله و نژاد است که با تلاش چند مرزاقلم فرتوت و مالیخولیایی زبانی به این قوت و قدامت تاریخی و تنوع قومی و نژادی را نمیتوان تجزیه تقسیم و نابود نمود؟ دوم اینکه بگذارید واژه های زبانهای مختلف، خودشان راه خود را در دل زبانهای دیگر بگشایند و هیچ کسی نمیتواند راه آنها را سد نماید. اما (تیله) کردن واژه ها و زبان ها در درون زبانهای دیگر از راه زور و فرمان و سر تنبگی چیزی جز ضیاع وقت نیست. تصور میکنم که زبان پشتو نیازمند کار های زیادی است و هنوز دور است که بر هسته زبانهای دیگر نفوذ نماید. در افغانستان هیچ کسی حق ندارد که يك فارسی زبان را از استخدام واژه های مستعمل در ایران و تاجکستان منع نماید، همانطوری که کسی

نمی‌تواند لوحه‌های (جنرل ستور) و (میدیکل ستور) و امثال آنرا در شهر جلال آباد که مردم از پشاور و یا بقول خود آنها از (علاقه غیر) سوغات آورده‌اند، پائین نماید. در زبانهای دیگر دنیا هیچگاهی این مشکل وجود نداشته است.

جناب سیستانی از مقاله میسوط بنده زیر عنوان «ورود لغات بی مورد و ناباب در زبان دری» چنین نقل کرده بودند: «... اینان غمین اند و ماتم می کنند، که از قرن هژدهم به بعد، افرادی از قوم پشتون و به زعم غلط ایشان "قوم پشتون" بر افغانستان حکمرانی کرده اند، اما باکی ندارند و چرت شان خراب نمی شود، که تنها از ظهور اسلام بدینسو، اعراب، خاندانهای ترک نژاد (غزنوی و سلجوقی)، مغولان، تیمور و آفادش و تیموریان هند، بیشتر از هشت قرن بر این سرزمین حکم چلانده اند.» نویسنده تقرباً پیشه در نقل قول بالا، کلمه «تنها» را قصداً از قلم انداخته، تا بعد بیاید و بگوید که «این فیلسوف زبان و این متخصص ثلاثی مجرد (چلانندن) حکم نژاد های گوناگون را با اسلام ربط می دهند و نمی گویند که چرا ظهور اسلام را مبدأ این تاریخ قرار داده اند.» ببینید خواننده گرانقدر، که موضوع فقط بر سر تسلط بیگانه درین مرز و بوم بوده و من فقط یک برهه تاریخ ما را مثال داده ام. کلمه «تنها» در صدر جمله میرساند، که این قلم از سلطه بیگانه بر کشور ما در ادوار مختلفه تاریخ منکر نیست. میتوانستم سلطه اجانب را در کشور خود، از پنج هزار سال بدین سو هم به نمایش بگذارم، ولی من مقطع و برهه ای را برگزیدم، که از آن همه ما کم و بیش آگاهیم. برای اینکه این نیمچه ملا مرا به کفر بگیرد، "نقل قول" را ناقص می سازد و با مغالطه می آمیزد، تا به بی خبران بفهماند، که گویا این قلم نیت سوئی نسبت به دین مبارک اسلام دارد. این «ملای گمراه» از تکتیک همیشگی "ملایان ناملای" ما کار میگیرد. حق و ناحق خرده ای میپالد، تا حکم تکفیر کسی را صادر نماید.

نویسنده بی خبر از تاریخ نمیداند، که ظهور اسلام شاخص برجسته ای در تاریخ ممالک اسلامی شمرده میشود. دلیلش هم کاملاً واضح است، چون با آمدن این آئین مقدس صفحه جدید و رونق تازه ای در تمام شئون زندگانی این ممالک رونما گردید. کاری را که نویسنده از طریق مغالطه کرده، سفسطه محض است. از همین رو ویرا «مغالطه گر و سفسطه گستر» خواندم.

نویسنده بعد از وارد کردن مغالطه در گفته بنده، جواب خود را اینطور فورمولبندی میکند: «من می پرسم که کدام کسی گفته است که زمامداری نژادهای عرب و ترک و مغول بر نژادهای دیگر کار پسندیده ای بوده است؟» جناب برای توجیه ادعای خود، چنین جواب گویا "عدالانه" ای را انتخاب کرده است، ورنه همه شاهدیم و میدانیم که افغانان از کنار تسلط هشت قرنه نامبرده، خاموشانه گذشته اند. من در هیچ جایی و از زبان هیچ دانشمند افغان نه خوانده و نه شنیده ام، که سلطه اعراب و ترکان را بر ملک ما بیاد انتقاد گرفته باشد. بلی بعض هموطنانم، سلطه اعراب و خاندانهای ترک نژاد و احفاد تیمور را با زرق و برق و حتی افتخار بر زبان میرانند، ولی وقتی به دوران حاکمیت پشتونان میرسند، اخم بر جبین می آرند و هرچه ناسزاست، نثارشان میکنند.

نویسنده پراگراف دیگری از مقاله ام را بیرون می کشد، جایی که گفته ام «اگر احمد شاه بابای ابدالی از یکی از اقوام دیگر این وطن مقدس برمی خاست و نام کشور ما مثلاً ترکستان یا هزارستان و یا تاجیکستان می بود، باز هم این غال مغال (قال مقال) و قیل و قال و واویلا وجود میداشت؟؟ «گمان نکنم» جواب منست.» و نتیجه میگیرد: «اول اینکه احمدشاه ابدالی نام این وطن را (افغانستان) نگذاشته است و دوم اینکه اگر آن کار هم میشد بحکم حق و عدالت و منطوق محکوم بود.» توجه کنید که نویسنده باز بر سفسطه گوئی چنگ میزند. از کجای جمله من استنباط می شود، که

نام وطن ما را احمد شاه بابای کبیر گذاشته است؟ در زمانی که این سرزمین در حال تجزیه قرار داشت، در تسلط همسایگان بود و زیر پایشان لگدمال میشد، جنبش های استقلال خواهی فقط در شرق و جنوب سرزمین ما، قد برافراخت. یعنی در حالی که تمام اقوام دیگر این خطه، تسلط اجانب را پذیرفته بودند و تشکیل کشور مستقل در ذهن هیچ قوم دیگر نمیگشت، پشتونان علم استقلال را بلند کردند. چند صد سال جان فشاندند و هزاران قربانی دادند، تا شاهد استقلال را در آغوش کشیدند. پس عین صواب بود، که این کشور نوینیا و جدید التشکیل "افغانستان" نامیده شد. اگر قوم دیگری غیر از قوم پشتون، این همه جانفشانی میکرد و بعد کشور به نام نامی آن قوم یاد میگردید، این هم عین صواب میبود. و همین نکته آخرین نص و پیام جمله ایست، که آغازده ها بر آن فی گرفته اند، و چه بیهوده و بیجا فی گرفته اند.

نمیدانم که اینان چرا در پشت همین یک گپ چنگو استند، که نام یک قوم بر این کشور گذاشته شده؟؟؟ اینان با وجدان قرن بیست و یکم، از مغز اروپا و امریکا، رویداد های تاریخی چند قرن پیش مملکت ما را مورد قضاوت قرار میدهند! اگر معیار بدین قرار باشد، بر اکثر آنچه در گذشته رخ داده، باید خط بطلان بکشیم؛ فلسفه و علوم و فنون و خلاصه همه اندوخته ها و دست آوردهای ذهنی و عملی گذشته بشر را نفی کنیم. چون از نگاه علوم مدرن و از نظر دانش و تکنالوجی و های تک (High Tech) امروزی، بسا کارنامه های تاریخ، ناقص جلوه میکند. من ضمن مقاله «رد ادعاهای سست بنیاد یک داکتر» نوشتم، که قاره امریکا را به نام یک سیاح ایتالیائی موسوم به "امریگو و سپوچی" مسمی ساختند. امروز هیچ یک از باشندگان و سکنه امریکای شمالی و وسطی و جنوبی برنخاسته و قد علم نکرده، که نام قاره و بر اعظم خود را تغییر بدهد. اتباع اضلاع متحده یا اتازونی خود را مشخصاً American یعنی "امریکائی" میخوانند و با چه افتخار و مباهات هم می خوانند. از هزار ملیون باشنده قاره امریکا یک نفر پیدا نشد که بگوید: «باباجان؛ بر اعظم ما را به نام یک ایتالیائی و یک فرد بیگانه ازین قاره، مسمی ساخته اند، ما آنرا قبول نداریم و نام قاره خود را به مقتضای جهان امروزی و عصر جدید، تغییر میدهیم.» در بین تمام این هزار ملیون انسان قاره امریکا مگر یک نفر دانشمند و تیوری پرداز پیدا نمی شود، که عقل و درایتی در سطح و حد "متفکران و فیلسوفان" تفلسف مآب "افغانستانی پسند" داشته باشد، تا بیاید و نام قاره خود را تغییر بدهد؟؟ اگر نام افغانستان "قومی" است، نام بر اعظم امریکا "شخصی" است. اگر نام وطن بیست و پنج ملیون نفری ما به حساب یک قوم و آن هم قوم اصیل خود همین سرزمین نادرست است، نام قاره هزار ملیون نفری امریکا به حساب یک فرد و آن هم بیگانه یک ملیارد بار نادرست است. دیده میشود که این آغازادگان نازپرورده و این "عدالتخواهان" گریبان دریده، فقط یک نکته را یاد گرفته اند؛ همانا نفی کلمات "افغان" و "افغانستان" را. هیچ منطقی ایشان را قانع ساخته نمیتواند، چون منطق ایشان را دیگران دیکته میکنند. ایشان اجازه ندارند که خود منطقی فکر کنند. اینان اصلاً اجازه ندارند، که بر گفته خیرخواهان هموطن خود و به خیر و صلاح و فلاح هموطنان و وحدت ملی ما، بیندیشند، بلکه:

"آنچه استاد ازل گفت بگو، میگویند."

انگشت گذاری بر اصطلاح "ثلاثی مجرد" میرساند، که نویسنده در زبان عربی و یا لااقل در صرف عربی اندک دسترس دارد. حدس زده میتوانم که این نویسنده افغان عربی دان، که باید باشد!! بسیار معدود نویسندگان ما بر زبان عربی تسلط دارند، و وقتی عربی دانان را در حلقه "افغانستانی پسندان" مد نظر بگیریم، این رقم به یکی دو نفر تقلیل

میباشد. ترکیب (متخصص ثلاثی مجرد "چلانندن") میرساند، که نویسنده از لغت "چلانندن" خوشش نمی آید و من میدانم که این لغت چرا نویسنده را مویدماغ ساخته. برای اینکه این لغت به گمان اغلب، از زبان پشتو وارد دری گردیده، آن هم بدون "صدور فرمان". ازین نکته و بسا نکات دیگر این "دشنام نامه" میتوانیم نتیجه بگیریم، که نویسنده هیچ "لغت پشتو" را در "دری" نمی پذیرد، کما اینکه با "صدور فرمان" و "تیله" داخل دری گردیده و یا به گفته جنابعالی "خود راه خود را در زبان دری باز کرده باشد."

نمیدانم چرا به دماغ آغازادگان بد میخورد، که این قلم ضمن مقالات خود، به تشریح لغات و حل دشواریهای دستوری هموطنانم درین مسیر و به اصطلاح نارسای ایرانیان «راستا» می پردازد؟ من به زعم خود، با این کار خدمتی به دری زبانان میکنم - خواه هموطنانم باشند و خواه نباشند. اگر شما این کار را بهتر انجام داده میتوانید، بفهمائید؛ کسی دم تانرا نگرفته!!! نی؛ شما رنج میبرید و درد میکشید، که دیگران کاری را میکنند، که از شما ساخته نیست. شما واقعاً حسودید و از چنین کار ها رشک میبرید!!! شما با بکار بردن ترکیبات «فیلسوف زبان، متخصص ثلاثی مجرد و نابغه زبان» برای این قلم، در واقع هدف دیگری را نشانه گرفته اید. شما خوب می دانید، که این قلم در مورد اصطلاح "افغانستانی" و اصطلاحات بی مزه، بی نمک و نامأنوس فارسی ایران، زیاد قلم زده و بسیار نوشته و هر آنچه گفته، با دلیل و برهان گفته. شما چون این گفته ها را با استدلال منطقی و از طریق علم زبان رد کرده نمیتوانید، از شعارگونه های کلیشه ئی و بی مقدار کار میگیرید و کاههای بیدانه را باد میکنید و نیز به استهزاء، توهین و تحقیر این قلم دست میبرید. اما خوب بدانید، که هر گل که میزنی به سر خویش میزنی!!!

نویسنده به تعقیب مینگارد: «نابغه زبان توصیه می نمایند: " اگر کسی کلمات پشتو را در فارسی دری ما بیگانه می پندارد، مربوط به دید تنگ نظرانه و تعصب آلود خود اوست و بر واقعیت های عینی و موجود زبان دری هیچ اثری ندارد". اول اینکه ما سه زبان نداریم (تاجکی، دری، فارسی) بلکه یک زبان داریم که (فارسی) است و این دسیسه دشمنان آنست و تا هنوز هیچ حاصلی نداده و خاک به دهن همه بد خواهان وحدت زبان فارسی شده و خواهد شد. فارسی زبان یک قوم و قبیله نبوده بلکه زبان فرهنگ و میراث مشترک صدها قوم و قبیله و نژاد است که با تلاش چند مرزاقلم فرتوت و مالیخولیایی زبانی به این قوت و قدامت تاریخی و تنوع قومی و نژادی را نمیتوان تجزیه تقسیم و نابود نمود؟»

وقتی این پراگراف را میبینم، بیاد شخصی به نام "داکتر پرویز کابلی" می افتم، که ضمن مقاله "قلب واقعیت های تاریخی و هویت ملی در افغانستان" عین موضوع را به عین شیوه طرح کرده بود. من هم در مقاله "ورود لغات بی مورد و ناباب در زبان دری" و نیز در مقاله "رد ادعاهای سست بنیاد یک داکتر" و مقالات دیگرم که در آرشیف "افغان - جرمن - آنلاین" موجودند، در مورد زبان دری و فارسی دری به تفصیل گپ زده ام و لازم نمیدانم، آن همه تفصیلات را بار دیگر بر زبان رانم. نویسنده اصلی مقاله را به نمایندگی از نویسنده دروغین و کذائی آن، به خواندن آن مقالات دعوت میکنم .

اما گزیری ندارم مگر اینکه بگویم، که این سخنان نویسنده "چادری پوش" باز هم از همان نکات بی سر و پا و کلیشه ئی بی معنائیست، که با هیچ قاعده زبانشناسی جور نمی آید. نویسنده بی آنکه کوچکترین آگاهی از علم زبان داشته باشد، شعاری چند را که از جای جای شنیده، با احساسات و اشتباهی کاذب خود درآمیخته و برخ ما میکشد.

هر زبان در نقاط مختلف و متفاوت قلمرو خود، خصوصاً و بدرجه اول در بخش لغات خود، سیر متفاوت پیدا میکند - البته دستگامهای گرامری و صوتی آن هم به مرور هزاران سال تحول میپذیرد. از همین سبب است که با گذشت روزگار، از عین زبان، در محیط های مختلف و متفاوت، زبانهای متفاوتی بوجود می آیند. اگر بطور مثال زبان های «هند و اروپائی» را در نظر بگیریم، دیده میشود که تمام این زبانها که اکثر زبانهای اروپا و آسیا شامل آنها در ابتدا یکی بوده اند. یعنی از یک زبان مادر "هند و اروپائی" به مرور قرون و دهور، زبانهای بی شمار و مختلفی بوجود آمده است و امروز تفاوت میان شان در حدیست، که اشخاص ناوارد در زبانشناسی، فکر میکنند که اینها اصلاً وجه مشترکی باهم ندارند. زبان دری هم وقتی از مهد خود (افغانستان قدیم) بیرون رفت و ممالک همجوار از جمله فارس را فتح کرد، در هر محیط جداگانه، نشو و نمای دیگری را اختیار کرد و اگر آثار قدمای معظم ما مشترک نمی بود، و علقات فرهنگی دیگر در منطقه وجود نمیداشت، تفاوت میان فارسی ایران و دری افغانستان، ابعاد به مراتب گسترده تری را بخود میگرفت.

چنانکه میدانیم، زبان بحیث یک پدیده اجتماعی، مطابق به سیر اجتماع، تحول می پذیرد. عقل سلیم باور کرده نمیتواند، که زبان دری در جوامع متفاوت افغانستان و ایران و تاجیکستان، دستخوش عین تحول گردد. متحول ترین قسمت هر زبان، همانا جهاز لغوی و گنجینه لغات آنست. از همین خاطر اصطلاحات دری افغانستان برای ایرانیان و مردم تاجیکستان، نامأنوس اند. و به عین شکل اصطلاحات دری ایران و تاجیکستان فقط برای خودشان مفهوم و مأنوس میباشند. ناهم آهنگی و عدم همکاری مؤسسات علمی این سه کشور در زمینه وضع لغات جدید، این افتراق را عمیق تر میسازد. اگر در بین این سه کشور دری زبان مساعی مشترک در زمینه صورت میگرفت، به تحقیق که این چاکها تا این حد فراخ نمی بود و نمی شد. متأسفانه کشور ایران می خواهد درین مسیر مستقلانه بدرنگاند و آرزو دارد که دیگران به دهلش برقصند. بروید و «قاموس ها و فرهنگ های توصیفی» مدون در ایران را بخوانید، تا بدانید که ایرانیان «فارسی معیاری ایران» را که فارسی تهران باشد - میخوانند، سرمشق تمام قلمرو زبان فارسی قرار بدهند. ایرانیان فکر میکنند، که همه کاره زبان فارسی، ایشانند و دیگران باید همان کنند که ایرانیان اراده میفرمایند. البته یکی از آلات و وسایل وصول به این هدف، غمائی اند که روز تا روز به نفع ایرانیان تبلیغ و موعظه میکنند. آقای دکتر پرویز کابلی و کسی که خود را در نقاب «انجنیر همایون صدیقی - از کابل» پوشانیده و همکاران و دستیاران ایشان، از زمره همین غمائل اند. چون زبان وسیله پرورش، نشو و نمو، ترویج و انتقال فرهنگ است، ایرانیان با در دسترس قرار دادن و پراگندن آثار مطبوع خود، در واقع فرهنگ خود را نیز به خورد ما مردم میدهند و آنانی که درین مسیر همدست ایران میشوند، در واقع فرهنگ فارس را در ملک ما رواج میدهند. می بینید آقای نقاب پوش، که موضوع به آن سادگی نیست، که مغز کوچک گنجشکی و عقل کودکان شما می پندارد !!!!

عجب است که این آغازده چادری پوش، از اختلاف و افتراق لهجه های سه گانه فارسی دری در سه کشور افغانستان، ایران و تاجیکستان، به هراس می افتد، به لرزه اندر میشود و بخود می پیچد، ولی باکی ندارد که مقاله اش و بلکه کارنامه و کارروائی گروه «افغانستانی پسند» ش سر تا پا برضد وحدت ملی ماست. کاری را که او و همنظران و همترازان او میکنند، تفرقه افگنی و تخریب وحدت و همبستگی مردم ماست. مگر کسی باشد، که آگاهانه و با وجدان بیدار به مردم و ملت خود ببیندش، و به چنین کارها دست بزند ??? اجتماع این نقیضین در کله من نمیگنجد.

میگوید: «اینکه ما سه زبان نداریم (تاجکی، دری، فارسی) بلکه یک زبان داریم که (فارسی) است و این دسیسه دشمنان آنست و تا هنوز هیچ حاصلی نداده و خاک به دهن همه بدخواهان وحدت زبان فارسی شده و خواهد شد.» ببینید که این آغا زندگان از تفرق و تمایز لهجه های سه گانه زبان دری درین سه مملکت رنج میبرند و هر آنکه ازین تمایز و تفرق لب به سخن تر کند، خاک را نثار دهنش میکنند. ولی همین طرفداران سینه چاک "وحدت زبان دری" یا به گفته ایشان "زبان فارسی" درین سه کشور دری زبان، مایلند که افغانستان عزیز از هم بپاشد، توت توت شود، تا وطنداران ما دیگر "افغان" و وطن ما "افغانستان" خوانده نشود؛ که هرگز چنین روز مباد !!!

زبان پشتو هزاران لغت دری را در خود هضم کرده و روزمره به کار میبندد، ولی شما از چند صد لغت پشتو که در دری وارد گردیده و یا وارد کرده شده، به فغان می افتید و فریادتان تا ملکوت اعلا بالا میشود. ببینید که شما چقدر بی انصاف و بی مَدانانید!!! تمام لغات علمی و دیوانی که در زبان پشتو وضع گردیده و وارد دفتر و دیوان افغانستان شده، به یکصد نمی رسد. در مقابل این یکصد کلمه پشتو که به گفته جناب عالی در زبان دری "تيله" شده، حدوداً پنج برابر آن از طریق طبیعی وارد دری گردیده است. بگویم، که شما از کلمه "چلانندن" چرا رم خورده اید؟؟؟ برای اینکه این کلمه بزعم قوی از "پشتو" برخاسته و با تغییر شکل وارد "دری" گردیده، بدون تيله و تنبه و به صورت کاملاً طبیعی. چرا اقرار نمیکنید، که شما اصلاً با پشتو و لغات پشتو مخالفید، خواه با "تيله" وارد دری گردیده باشد، یا بدون "تيله و تنبه"؟؟؟

دو زبانی که از یک مادر زاده و قرن ها همزیستی داشته اند، واضحست که بین خود به مبادله و تبادل لغات و کلمات میپردازند. این قانونمندی تا سرحد قوانین طبیعی پابرجاست، و کسی جلو آنرا گرفته نمیتواند. تقلاهای مذبحانه و داد و فریاد بیجای شما هم، جایی را نمیگیرد.

باز مینویسید: «دوم اینکه بگذارید واژه های زبانهای مختلف، خود شان راه خود را در دل زبانهای دیگر بکشایند و هیچ کسی نمیتواند راه آنها را سد نماید. اما (تيله) کردن واژه ها و زبان ها در درون زبانهای دیگر از راه زور و فرمان و سر تنبگی چیزی جز ضیاع وقت نیست.» وقتی که مطمئن هستید، که وارد ساختن کلمات و به اصطلاح شما "واژه" ها از طریق زور و "تيله" کردن، "ضیاع وقت" است و نتیجه ای نمیدهد، پس شما چرا غم میخورید و خواب را بر خود حرام ساخته اید، وقتی کلمات پشتو وارد دری میگردند؟؟؟ اگر اطمینان دارید، که این کار شدنی نیست، پس چرا اعصاب خود و دیگران را خراب میکنید، که چطور کردند و چنان مینمایند!!! شما خود گپ تانرا رد می کنید و به اصطلاح ایرانیان "زیر قول خود میزنید". مینویسید: «تصور میکنم که زبان پشتو نیازمند کار های زیادی است و هنوز دور است که بر هسته زبانهای دیگر نفوذ نماید.» این گفته شما دیگر کفر مطلق زبانشناسی است. از نگاه منطق زبانشناسی معاصر، هیچ زبانی از زبان دگر برتر و یا کمتر نیست. با این نکته مثلی که خواسته اید به "زبان پشتو" توهین نمایند و حیثیت و جبروتش را به زمین بزنید. اما شما با این کار خود، بیدانسی و جهل خودتان را نشان میدهید و ثابت میسازید، که ازین رشته بوئی نمی برید. لطفاً کمی خود را از دانش زبان آگاه بساز و باز بیا و در مورد زبانها داد سخن بده !!! یا سخن دانسته گو ای مرد بخرد یا خموش !!! هیچ نیازی نیست که خود را با چنین هرزه گوئی ها، ریشخند و خيله خند بسازی!!!

هر زبان احتیاجات گویندگان خود را رفع میکند، خواه زبان ابروجینی ها و بومیان استرالیا باشد و یا زبان فرنگ و عرب و عجم. هر زبان بذات خود کامل و بسنده است، و جزع و فرع، گلو پاره کردن و جامه برتن دریدن شما در واژگونه نشان دادن حقایق، جایی را نمیگیرد!!! شما بزعم خود خواسته اید حق «چند مرزا قلم فرتوت و مالیخولیایی» را بدهید، اما تیرتان به مانند «بومرنگ» Boomerang بخود شما برمیگردد و سینه پركینه تانرا میدرد. به جناب شما و جنابان شما چلنج میدهم، که اگر در هزاران گفته من، یک نکته را خلاف علم زبانشناسی ثابت ساختید، تمام گپهایم را پس میگیرم و ممنون احسان شما هم میگردم. مگر وقتی قادر به رد عالمانه این گفته ها نیستید و جاغور آنرا ندارید، که خلاف آنرا به کرسی بنشانید، لطفاً سخنان شعارگونه، عامیانه، بازاری و بی محتوایتان را در جیب خود بیندازید و یا به مرغ و ماهی بگوئید !!!

مینویسد: «این مردک با آنکه همیشه از (تاریخ) حرف می زند ولی همینقدر نمیداند که نام رسمی تاجکستان و ازبکستان و ... بر این جمهوریتها از سوغاتهای روسها و استالین بوده که با فروپاشی امپراتوری شر همان نام ها باقی ماندند و امروز در دل هر یکی از این کشور ها مجموعهات بزرگی از نژاد های دیگر موج میزنند.»

به اطلاع جناب رسانده شود، که آنچه را آقای سیستانی در مقاله خود آورده اند، نقل قولیست از بخش اول ("افغان"، "افغانی"، "افغانستان") این قلم که در ماه جولای ۲۰۰۴ در جریده امید نشر گردید و از آنجا به جرائد دیگر افغانها و انترنت سر کشید. در آنجا چنین آمده:

«تمسک دوم بسا کسان چنین اندیش، بر نام افغانستان است، که منسوب به یک قوم خاص میباشد. هیچ جای شک نیست، که نامهای تاریخی افغانستان آریانا، ایران و خراسان بمراتب رسا تر، شامل تر و دربرگیرنده تر اند. اینکه نام وطن عزیز ما "افغانستان"، چطور و از کجا نشأت کرده، بحث مفصل تاریخی را ایجاب میکند و نتوان در خلال یکی دو جمله خلاصه اش کرد، چنانکه جناب رها نموده اند. آنچه را درینجا به صراحت میتوانم بگویم، اینست که نام کنونی وطن ما از هیچ تبعه و باشنده آن سلب هویت نمی کند. و اگر چنین می بود، نصف مردم دنیا بی هویت می شدند، چون نام بسا کشور های جهان، به حساب یک قوم گذاشته شده است. اگر مثالهایی در زمینه بزنیم:

تاجیکستان سرزمین تاجیک ها؛ اوزبیکستان کشور اوزبیک ها؛ ترکمنستان دیار ترکمن ها؛ قزاقستان مملکت قزاق ها؛ قرغزستان سرزمین قرغزها؛ ترکیه سرزمین ترک ها؛ فرانسه کشور فرانک ها (قومی از نژاد جرمن که در زبان عام ما فرنگ یا فرنگی گفته شود)؛ روسیه (فدراسیون روسیه) کشور روسها؛ بنگله دیش دیار بنگالی ها؛ تایلند مملکت تی ها؛ جمهوری چک کشور چکها و غیره و غیره. چرب و شیرین تر ازینها "عربستان سعودی" و "اردن هاشمی یا اردنی هاشمیه" (کشور "اردن" در گذشته نچندان دور، همینطور نامیده میشد) است، که تمام کشور به نام یک خاندان، خوانده میشود.

اما کور هم میداند، که دلد شور است، و اینکه در تاجیکستان نصف مردم قومیت تاجیک ندارد؛ در هند و یا بحساب ما هندوستان (سرزمین هندوها) بیشتر از دوصد ملیون مسلمان زندگی دارند؛ در قزاقستان چند ملیون روس و آلمانی و غیرهم زندگی میکنند؛ بیست ملیون نفوس ترکیه را کردها می سازند (آریایی تباران)؛ در کشور ایران (سرزمین آریاییان) چند ملیون عرب (سامی) و چندین ملیون ترک و ترکمن و دیگر وابستگان تورانی وجود دارند؛ در فدراسیون روسیه (متشکل از هشتاد و هشت جمهوری و واحد اداری مختلف) دهها ملیون تاتار و قزاق و چچن و انگوش و آسی (اوسیت) و آوار و غیره، جزء باشندگان این سرزمین فراخند؛ در سرزمین چک سه ملیون آلمانی زندگی دارند؛ در عربستان سعودی نود و نه اعشاریه نه نه نه در صد مردم، فارغ از آل سعودند.»

آنچه در بالا تذکر داده شد، فقط بر سبیل نمونه بود، چون در جهان ممالک بسیار بیشتری را سرغ داریم، که به حساب یک «قوم» و حتی یک «شخص» نامگذاری شده اند. قاره "امریکا" را در بالا تذکر دادیم، که به نام یک سیاح ایتالیایی نامگذاری شده. ممالک دیگری از قبیل "مجارستان" Madjarsko "صربستان" Serbsko "تاتارستان" Tatarstan "انگوشیا" Ingoshitsko سلوواکیا "Slovensko" منگولیا "Mongolia" و غیره همه مثالهای ممالک است، که نام قومی دارند. در هیچکدام ازین کشور ها، کسی برنخاست و بر نام "قومی" و "فردی" مملکت خود انتقاد نکرد. مگر گروه "افغانستانی پسند" شاخ شمشاد جهان و گل سرسبد بشریت و تاج سر کائنات است، که خود را یکه تاز عالم می داند و آنچه را در کله و مخیله هیچ مؤمن مسلمان و هیچ یهود و نصارا و گبر و ترسانی نمیگنجد، سر زبانها می اندازد؟؟؟

عالیجناب قوم سنیز، از جمله دهها مملکتی که مثال زده شده، فقط "تاجیکستان و اوزبیکستان" را برون آورده میگوید، که نام این دو مملکت را "استالین و امپراتوری شر" گذاشته و چطور و چنان کرده!!!! مگر در نامگذاری دهها مملکت دیگری که همچنان تک قومیت، ستالین و امپراتوری شرش داشته؟؟؟ چرا این "گل آغا" ممالکی از قبیل «ایران و ترکیه و فرانسه و سلوواکیا و منگولیا و تایلند و چینیا و مجارستان و روسیه و جمهوری چک و...» را که همچنان بحساب "یک قوم" نامگذاری شده اند، مثال نمیزند و از "قاره امریکا" که "نام فردی" دارد، نام نمیرد؟؟؟ ببینید، که این کج بحث خاص را عام جلوه میدهد و صغری را بجای کبری میگذارد.

بلی؛ او بحث را به مغالطه میکشاند، تا زمینه سفسطه باقیهای خود را آماده بسازد. ما با این کاری نداریم، که کدام شخص و یا کدام قوم نام کدام کشور را گذاشته، چون این بحث اصلاً ره بجائی نمیرد. بحث بر سر اینست، که ممالک جهان بدون در نظر گرفتن شجره نامگذاری هایشان، به همین نامهای موجود، رسمیت ملی و بین المللی دارند و از طرف تمام جهان با همین "هویت

اسمی پذیرفته شده اند. تغییر نام یک کشور بر اثر آرای عامه مردم و از طریق رفرندام و همه پرسی، میسر است؛ نه اینکه دو سه بی سر و پا و چند خانه خراب متعصبی برخیزند و بخواهند نام کشوری را تغییر بدهند .
باز نویسد : «فارسی زبان یک قوم و قبیله نبوده بلکه زبان فرهنگ و میراث مشترک صدها قوم و قبیله و نژاد است که با تلاش چند مرزاقلم فرتوت و مالیخولیایی، زبانی به این قوت و قدامت تاریخی و تنوع قومی و نژادی را نمیتوان تجزیه تقسیم و نابود نمود».

جناب می فرماید که «فارسی زبان یک قوم و قبیله نیست...». این "از همه کمترین" خوانده و شنیده بود، که زبان در ذات خود از مشخصات یک قوم است. اینک "از ما بهتران"ی پیدا شده اند، که زبان را منسوب به یک "قبیله" هم میدانند. اگر فرضیه عالیجنابان را درست بدانیم، باید در بین «قوم پشتون» که متشکل از "دو صد قبیله" است، "دو صد زبان" داشته باشیم و نام همه شان هم "پشتو" باشد. دوم اینکه هر زبان در اصل و در ابتداء مربوط به یک قوم خاص بوده، که بر اثر عوامل گوناگون به اقوام دیگر سرایت کرده و زبانشان را مغلوب و مقهور خود ساخته است. زبان دری یا فارسی دری هم در ابتداء منشأ تک قومی داشته، که بعد ها در بین اقوام دیگر هم رائج گردیده و زبانهای بومی شان را معدوم گردانیده. اینکه زبان دری یا فارسی دری چطور جانشین زبان اقوام دگر گردیده، قصه دیگری دارد و از موضوع بحث کنونی خارج است. «انگلیسی» نیز در ابتداء زبان مردم انگلستان بوده، که بعد در اثر سیطره سیاسی انگلیسها بر نقاط مختلف جهان، زبان و فرهنگ آنجا را مغلوب کرده و خود جاییشان را گرفته. زبان عربی هم بر اثر جهانکشانای های اعراب صدر اسلام و مسلمانان اولین، در جهان پهن گردید و زبانهای بومی مناطق مفتوحه را از میان برداشت و خود بر جای آنها نشست.

زبانی را کهن تر از زبانهای دیگر دانستن، بدین معناست، که گویا فقط چند قوم برگزیده خداوند، "زباندار و گویا" بوده اند و اقوام دگر همه "بیزبان و گنگ". زبانشناسان، تمام زبانهای عالم را به چند "زبان مادر" تقسیم کرده اند، که همه کم و بیش در عین زمان وجود داشته اند. اینطور نبوده که فقط چند قوم واجد زبان بوده اند و دیگران زبانی نداشته اند. پس استعمال کلمه "قدمت تاریخی" برای یک زبان خاص، ساخته و پرداخته "قوم پرستان" و "رسیست ها" ست و با علم و دانش زبان، جور نمی آید. البته از خلال نوشته ها و بحث هائی که به راه انداخته شده، دریافته ایم که بعض کسان «قوم پرست» و خیلی «زبان پرست» اند، که "افغانستانی پسندان" رسیست، در صدر همه قرار دارند.

و باز مینویسد: «چیز دیگری که این بیسواد باید بداند اینست که هندوستان از دین هندوئیزم اشتقاق نیافته بلکه از دریای اندوس (INDUS) مشتق شده است. بدا بحال ملتی که روزی افراد بیسواد از این قماش فرزندان معصوم شانرا آموزش و پرورش میدادند!» ببینید خواننده عزیز که نویسنده باز اول به مغالطه و بعد به سفسطه پناه می برد. "هندوستان" یعنی «سرزمین هندوها» را جناب سیستانی از مقاله من نقل کرده بودند. مردکه "افغانستانی پسند" شنیده که علی آباد شهر است، ولی نمی داند که چه شهری!!! مردکه از کسی شنیده که کلمه "هندو" از "سندهو" برخاسته، مگر مشکل درینست، که او این مفکوره علمی شنیدگی را نمیتواند به دیگران درست و با امانتداری علمی، انتقال بدهد. ازینرو سخن را به گفته ایرانیان "قاطی" میکند. توجه این مردک "زبان ناشناس" حراف تازان را، به شرح ذیل جلب می کنم: پروفیسر سید خلیل الله هاشمیان، استاد سابق زبانشناسی پوهنتون کابل در زمینه اشتقاق «هندو» از کلمه «سندهو» چنین گوید: «صوت "س" در زبان سنسکریت و زبانهای مولود از آن بطور عموم بقرار قانون ابدال در زبان های پشتو و فارسی به صوت "ه" تبدیل میشود، مثلاً: سندهو (دریای سند) در دری و پشتو (هندو) شده است، بطوریکه "س" به "ه" تبدیل شده: (هند هو)، صوت "ه" در زبان سنسکریت مانند "ه" فارسی و پشتو نبوده کاملاً متفاوت است و آنرا افغان ها و پشتون ها تلفظ نمی توانند. لهذا از کلمه (هندهو) صوت "ه" سنسکریت حذف شده و به (هندو) تبدیل شده است. ببینید خوانندگان ارجمند، که ده در کجا بود و درختها در کجا؟؟؟ کلمه "هندوستان" یک ترکیب فارسی و متشکل است از "هندو" و "ستان". در بالا دیدیم که لغت "هندو" چگونه از کلمه سنسکریت "سندهو" اشتقاق گردیده. کلمه فرنگی Indus نیز از همان کلمه سنسکریت "سندهو" برخاسته، و نه اینکه "هندو" از Indus

برخاسته باشد. متوجه میشوید، که نویسنده خود را از زیر چتر و چنبر مغالطه بدر ساخته نمیتواند. به مغالطه متذکره نویسنده، یکبار دگر توجه فرمائید. اشتقاق "هندوستان" از "هندو" و "ستان" را جناب سیستانی از همان مقاله «افغان، افغانی، افغانستانی» بنده، نقل کرده اند، نه اینکه این نکته سخن خودشان بوده باشد. این نویسنده مغالطه گر، بین گفته های آقای سیستانی و نقلهای قول، فرقی نمیگذارد و ناحق بر جناب سیستانی میتازد.

باز گوید: «در افغانستان هیچ کسی حق ندارد که يك فارسی زبان را از استخدام واژه های مستعمل در ایران و تاجکستان منع نماید، همانطوری که کسی نمیتواند لوحه های (جنرل ستور) و (میدیکل ستور) و امثال آنرا در شهر جلال آباد که مردم از پشاور و یا بقول خود آنها از (علاقه غیر) سوغات آورده اند، پائین نماید. در زبانهای دیگر دنیا هیچگاهی این مشکل وجود نداشته است.»

نویسنده در جمله «در افغانستان هیچ کسی حق ندارد که يك فارسی زبان را از استخدام واژه های مستعمل در ایران و تاجکستان منع نماید.» به مانند یک مرجع قانونی و قانونگذار، فرمان میدهد و حکم صادر میکند، که این جائز است و آن ناجائز.

• اول اینکه شما چندکة ملک استید که طالب گونه امر و نهی میکنید؟؟؟

• دوم با کدام جرأت و صلاحیت علمی، این کار را میکنید؟؟؟

اگر من استعمال اصطلاحات ایرانی را در دری ملک ما ناجائز خوانده ام، بدو دلیل خوانده ام:

○ یا اینکه چنین اصطلاحات را از نظر دستور زبان، بدساخت و نادرست یافته ام.

○ یا که گفته ام: وقتی لغتی و اصطلاحی را در دری خود داریم، که کاملاً مأنوس و مفهوم (قابل فهم) و

مقبول (قبول شده) است، دیگر چه حاجت که مُعادل ایرانی آنرا بکار گیریم، که برای ما نه مأنوس است و

نه مفهوم و نه مقبول؟؟؟

و اما شما از چه روی، حکم و فرمان صادر میفرمائید؟؟؟ از روی بیخبری؟؟؟ از روی شفاوت؟؟؟ و یا که شنیده اید که «افغانستان شهر خربوزه است» و هر خربوزه فروشی میتواند نظر علمی بدهد؟؟؟

حتماً متوجه میگردید، که این قلم نه حکم صادر کرده و نه فرمان، که درین مسیر نه من مرجع إصدار حکم و فرمانم، نه کسی دیگر و نه چنین مرجعی اصلاً اجازت وجود دارد. شما ضمن «حکم و فرمان» خود، نام تاجیکستان و ایران را گرفته اید، اما هر کسی میداند که مقصد اصلی شما همانا کلمات و اصطلاحات مروج فارسی ایران است، که شما و امثال شما افتخار پخش، تبلیغ و ترویج ناعاقبت اندیشانه آنرا به عهده گرفته اید. مطبوعات و نشر آثار مکتوب در تاجیکستان، در مرحله بسیار ابتدائی و در حال چارغوک است. از تاجیکستان بیچاره چه ماند، که به ما رسد؟؟؟ قابل وقع و توجه، آثار ایران است که سیل آسا وارد ملک ما میشود. من اما قطعاً ناراض نیستم و بلکه خیلی خشنود هم هستم، که چنین آثار در دسترس ما و همه فارسی زبانان قرار میگیرند. من حتی قدمی فرا تر رفته، سپاسگزاری و مدیونیتیم را از ایرانیان دانشمند و سختکوش، ابراز مینمایم. مدیونیت ازینرو که ما از خوان رنگینی که ایرانیان هموار کرده اند، بیدریغ استفاده میکنیم. این استفاده بیدریغ ما از آثار مطبوع ایران مگر معنای آنرا ندارد، که ما اصطلاحات نامطبوع و بی نمک فارسی ایران را هم اقتباس کنیم؛ آن هم در عوض کلمات و اصطلاحات زیبا، سره و مأنوس و مفهومی که در دری خود داریم. من در مقاله مبسوط «سزگی و دیرپائی لغات و اصطلاحات در زبان عامیانه دری» بحث مفصلی در زمینه کرده و رُجحان و سره بودن اصطلاحات و کلمات دری خود را با دلیل و شواهد ثقه پیش دیده کشیده ام. نویسنده نقاب پوش و هر علاقه مند و خواننده دیگری را به خواندن آن مقاله در سایت "افغان جرمن آنلاین" دعوت میکنم.

و در جمله بعدی گوئید: "در زبانهای دیگر دنیا هیچگاهی این مشکل وجود نداشته است".

از کدام دنیا سخن می‌گوئید؟؟؟ از دنیای کوچک معلوماتتان، از دنیایی که به ناحق پیش خود مجسم ساخته اید و یا از دنیای بیخبری؟؟؟ شما و امثال شما چه خبر دارید، که در دنیای زبانها چه می‌گذرد؟؟؟ مگر شما مطمئن و متیقن هستید، که فرانسویان اصطلاحات مردم کیوبیک (ایالت فرانسوی زبان کانادا) را استعمال میکنند؟؟؟ مگر میدانید، که مردم جرمنی اصطلاحات آلمانی مخصوص اتریش و سوئیس را به کار می‌برند؟؟؟ مگر دقیقاً خبر دارید، که امریکائیان اصطلاحات خاص انگلیسی انگلستان را بکار می‌گیرند و یا برعکس؟؟؟ مگر مطمئناً میدانید، که مردم مصر اصطلاحات عربی مخصوص عربستان و سوریه و لبنان و عراق و تیونس و الجزایر و لیبیا و غیرهم را استعمال مینمایند، یا برعکس؟؟؟ وقتی از "لغات خاص و مخصوص" و "اصطلاحات" و حتی "اصطلاحات خاص و مخصوص" یک شهر و یک کشور و یک منطقه سخن می‌گوئیم، بدین معناست، که همین لغات، خاص و مخصوص همان شهر و کشور و منطقه است. در غیر آن استعمال صفت "خاص و مخصوص" اصلاً معنائی ندارد؟؟؟

می بینید نقاب پوش عزیز، که شما آب را نادیده موزه را از پا میکشید. بدون اینکه از چیزی اندکترین معلوماتی داشته باشید، در باره اش حکم ثقه صادر میکنید !!! اما بدانید که این کار نه تنها شما را گول میزند، بلکه بیخبران معصوم و بی گناه را هم به بیراهه میکشاند. شما گویا معصومان را "با دل صاف" شان به ویرانه میبرید. آیا شما این کار را آگاهانه می کنید، یا نمی دانید که چه میکنید و یا که شقهای دیگری درکار است و ما از آن آگاه نیستیم؟

تمام سخنان این نویسنده حراف، پوچگوی و چتی زبان، را میتوان یک یک برون آورد و بر هریک با دلیل و برهان علمی و منطقی، خط بطلان کشید. من مگر بگونه نمونه فقط یک پراگراف این مقاله دراز بی نماز را برگزیده و جمله به جمله و بعضاً نکته به نکته، ضرب صفر کردم، تا دود از دماغ نویسنده برآید و دگر چنین لگام گسیخته، ناعاقبت اندیشانه و بی بند و بار، بر کس نتازد.

پایان عرایضم را با مصراع دعائیه ای که فی البدیبه بر نوک قلمم جاری گشت، مزین میگردانم و آنرا بدرقه راه نویسنده مجعول و هر فرد هموطنم میسازم، که غافل از غم یار، بر آستان اغیار بوسه میزند.

خدایا؛ ز عمرش بگیر و به عقلش فزای!

تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمتهای قبلی "افغانستان گلستان اقوام" و مطالب دیگر این نویسنده (ولی احمد نوری) را هم مطالعه کنند، با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده، در صفحه مقالات میتوانند به فهرست "آرشیف" وی رهنمائی شوند!